دوفصلنامه مطالعات ترجمه قرآن و حدیث
*دورهٔ **1**، شمارهٔ **2**، پاییز و زمستان **1393***

چالش‌ها و شیوه‌های ثبت کُنیه در ترجمه متون روایی به فارسی

رضا ناظمیان[1*]، حسام حاج مومن[2]

1- دانشیار گروه زبان وادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
2- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

دریافت: 93/11/26 پذیرش: 93/12/11

چکیده:

مقاله‌ی پیش رو نظر به چالش‌هایی که ثبت «کنیه» با کارکردهای متنوعش در فرایند ترجمه متون روایی به همراه دارد نگاشته شده است. هدف در این پژوهش، اولا طرح این چالش‌ها و ثانیا یافتن راهکارهایی عملی برای حل آن‌هاست. در این راستا چندی از این چالش‌ها که در طول تجربه‌ی نگارندگان در ترجمه متون روایی نمایان شده‌اند طرح می‌شوند و به لحاظ نظری تحلیل می‌شوند. سپس سه نمونه به نمایندگی از مواردی که هر چالش را در بر دارند از کتاب ارجمند بحار الأنوار نقل می‌شوند تا چالش به طور تطبیقی بازخوانی شود. سپس راهکارهایی برای حل هر چالش، نظر به نمونه‌های مذکور، به دست داده می‌شود. کارکرد کنیه به مثابه یک اسم خاص، دلالت مجازیِ کنیه به عنوان یک وصفِ فرهنگی، ارجاع کنیه به پدیده‌های غیر انسانی و نیز مفاهیم انتزاعی، کارکرد «ابن» و «بنت» و «بنی» در ساخت‌های شبیه به کنیه، سیالیت نوشتاریِ «أب» در ساخت کنیه نظر به نقش‌های نحویِ آن، و کاربست پربسامد کنیه‌های معصومین علیهم السلام، قضایایی هستند که در طول این پژوهش به عنوان مسائل چالش‌انگیز در ترجمه متون روایی به فارسی طرح شده‌اند و راهکارهایی برای حلشان به دست داده شده است.

واژگان کلیدی: کُنیه، ترجمه، متون روایی، بحار الأنوار

---

* نویسنده مسئول مقاله: Email: reza_nazemian2003@yahoo.com

1- مقدمه

از جمله مختصات سبک‌شناختیِ متون روایی از سویه فرهنگی، کارکرد پُرتکرار «کُنیه» در این متون است. کُنیه که در فرهنگ عربی کاربردی همچون اسم خاص دارد، چه در اسناد روایات و چه در متون روایات کارکردهای متنوعی دارد. مثلا در اسناد روایات گاه شهرت یک راوی به کنیه‌اش موجب شده تا در سند حدیث با کنیه از او یاد شود، یا مثلا شباهت دو راوی در نام و نشان موجب شده تا آن دو با کنیه از یکدیگر متمایز شوند. در متن روایات نیز دلایل و انگیزه‌های گوناگونی همچون تمایل فرهنگی قوم عرب به استفاده از کنیه، صبغه محترمانه استفاده از کنیه طبق سنت عرب، بزرگداشت یا نکوهش اشخاص با وضع کنیه‌هایی با بار معناییِ مثبت یا منفی برای آنان، شهرت اشخاص به کنیه، پنهان کردن نام آن‌ها و دلایلی دیگر از این دست باعث شده‌اند که کنیه‌ها کاربردی پُربسامد داشته باشند. طبعا این کارکردهای گوناگون دلالت‌های متنوعی را به همراه دارند که در هر کنیه، نظر به ساخت واژگانی و دلالت ضمنی و سیاق دلالتش، به گونه‌ای خاص جریان می‌یابند. اما با وجود این تنوع کارکردی، از آن‌جا که کاربرد کنیه از مختصات فرهنگیِ متعارف نزد قوم عرب بوده و هست، عرب زبانان از پیش‌زمینه شناختیِ لازم برای درک کنیه‌ها در سیاق متن برخوردارند و پیش‌فرض‌ها و اطلاعات تاریخی که نسبت به این مقوله دارند، آن‌ها را برای پی بردن به مدلول و مضمون کنیه‌ها راهنمایی می‌کند. با این حال به دلیل اهمیت به سزایی که شناخت کنیه‌ها در بررسی اسناد روایات و درک محتوای آن‌ها دارد، تحلیل مقوله کنیه با ریشه‌ها و پیشینه و کارکردهایش از دیرباز مورد توجه دانشمندان و پژوهشگران علوم اسلامی بوده است، آن چنان که سید محمدرضا حسینی در مقاله مفصلِ «الکنیة: حقیقتها و میزاتها و أثرها فی الحضارة و العلوم الإسلامیة» در رابطه با مقوله کنیه از پنجاه عنوان کتاب برجسته در میراث مکتوبِ عربی/اسلامی نام برده است. (ن.ک: حسینی 1409ق: 77-85) به دلایل مشابه، و به خصوص نظر به جایگاه بنیادینِ روایات وارده از معصومین علیهم‌السلام در فقه شیعی، بررسی مقوله کنیه در

پژوهش‌های فارسی نیز به طور اختصاصی مورد توجه قرار گرفته است، که البته مرجع این پژوهش‌ها نیز به طریق اولی همان میراث مکتوب عربی/اسلامی بوده است؛ همچنان‌که علی اکبر فراتی در مقاله «جستاری در کنیه و فرهنگ عربی اسلامی» با استناد به منابع این میراث مقوله‌ی کنیه را از ابعاد گوناگون به بررسی گذاشته است. احمد پاکتچی نیز در مقاله «گونه‌شناسی نام‌های کنیه‌سان برای مطالعه رجال حدیث» با نگاهی انتقادی به مباحث مربوط به کنیه در این میراث، به اهمیت ویژه این بحث از منظر علم الرجال در تحلیل اسناد روایات پرداخته است. با این همه وقتی سخن از ترجمه متون روایی به زبان فارسی در میان می‌آید، انتقال کنیه‌ها به متن فارسی مسائلی را پیش رو خواهد داشت؛ زیرا پیش‌زمینه‌های فرهنگی و پیش‌فرض‌های تاریخی در رابطه با کنیه آن‌چنان که نزد عرب‌زبانان فراهم است، نزد مخاطب عامّ فارس‌زبان فراهم نیست و انتظار هم نمی‌رود که توده فارس‌زبانان از نتایج پژوهش‌های انجام شده در ابن باره آگاه باشند. بنابراین اصل تعادل در ترجمه اقتضا می‌کند که مترجم متون روایی به سادگی از کنار دلالت‌های معنایی و کارکردهای متنوع کنیه‌ها گذر نکند و به حفظ این دلالت‌ها و کارکردها در متن فارسی توجه داشته باشد. اما از آن‌جا که کنیه در زبان عربی جایگاهی همچون اسم خاص دارد، ناگزیر باید عینا در متن فارسی تکرار شود، چراکه اگر کنیه‌ها نظر به معنای واژگانشان به طور تحت اللفظی ترجمه شوند، عملکردشان در جایگاه یک اسم خاص که برای ارجاع به شخص معیّنی ثبت شده است، از دست می‌رود. در همین راستا، مصطفی صادقی در مقاله «دشواری نام‌ها در پژوهش‌های تاریخی» اهمیت ثبت و ضبط دقیق کنیه‌ها در متون را با چالش‌های انجام این مهم به بحث گذاشته است. این ضرورتِ ناگزیر از سویی باعث می‌شود در فرآیند ترجمه، انتقال دلالت‌ها و پیش‌فرض‌های بافتیِ کنیه‌ها به متن فارسی مسئله‌ساز شود، و از سوی دیگر مسائلی را در رابطه با نحوه ثبت کنیه‌ها در نگارش فارسی به وجود آورد؛ همچنان که سپیده معتمدی در بخشی از مقاله «اهمیت گزینش ضبط صحیح و یکسان اَعلام در دایرة المعارف‌ها» به مسئله ثبت کنیه‌ها در متون

فارسی اشاره کرده است. در مجموع، گرچه مقوله کنیه در پژوهش‌های اسلامی و تاریخی و نگارشی مورد عنایت پژوهشگران بوده است، اما مسائلی که این مقوله در فرآیند ترجمه متون روایی به فارسی پیش رو دارد، چندان مورد عنایت قرار نگرفته است؛ آن‌چنان که نگارندگان این نوشتار در بررسی پیشینه این بحث به اثری مستقل در این باب برنخوردند؛ مگر به مسائلی موردی و جزئی در میان مباحث کلیِ ترجمه از عربی به فارسی. (مثلا ن.ک: معروف: 94، 119) این در حالی است که تلاش برای ثبت دقیق کنیه‌ها و انتقال دلالت‌ها و کارکردهای آن‌ها در کنش ترجمه متون روایی به فارسی ضرورتی عالمانه دارد، به ویژه که قشر وسیعی از مخاطبان این متون در زبان فارسی مخاطب عام هستند؛ پس چه بسا ترجمه‌های موجود از متون روایی نیز از این منظر نیاز به بازنگری و بهبودبخشی داشته باشند. بر این اساس، در نوشتار پیش رو بر آن شدیم تا بر موضوع انتقال کنیه در کنش ترجمه‌ی متون روایی به فارسی تمرکز کنیم و نخست مسائل عمده این موضوع را به لحاظ نظری تبیین کنیم و سپس راهکارهایی عملی برای حل آن‌ها به دست دهیم.

2- روش بحث

محتوای این مقاله به طور ویژه از تجربه نگارندگان در ترجمه متون روایی به زبان فارسی، به هنگام رویارویی با مسائل انتقال کنیه‌ها به متن فارسی، برآمده است؛ البته تحقیق علمی پیرامون موضوع، به مثابه اقدامی بایسته در کنش ترجمه، به نحوه شناخت مسئله و راهکاریابی برای حل آن جهت داده است. بر این اساس، در هر محور ابتدا یک مسئله به اختصار معرفی و تبیین می‌شود، سپس سه نمونه از روایاتی که مسئله مذکور را در بر دارند ذکر می‌شوند و مسئله به طور تطبیقی بازخوانی می‌شود. در این مرحله، نمونه‌برداری به صورت هدفمند انجام شده است؛ هدف در نمونه‌برداری ذکر سه نمونه از انبوه موارد مشابه بوده که بتوانند مسئله را به روشنی نشان بدهند. همه نمونه‌ها از کتاب ارجمند «بحار الأنوار» اثر محقّق بزرگ، علامه محمد باقر مجلسی، نقل

می‌شوند و روبروی هر نمونه درون پرانتز ابتدا شماره جلد و سپس شماره صفحه ذکر می‌شود؛ البته در این نقل صحت اسنادِ روایات مدّ نظر نبوده و صرفا حضور آن‌ها در دسترس مخاطب موجب گزینش بوده است. سرانجام در هر محور نحوه حلّ مسئله به بررسی گذاشته می‌شود و راهکارهای مطلوب پیشنهاد می‌شود. در این راستا فراخور مجال، چندی از محورهای عمده در رابطه با موضوع طرح شده‌اند، مسلما این مختصر ادعای طرح همه مسائل مربوط به موضوع را ندارد.

3- چیستی کنیه

پیش از ورود به اصل موضوع، یعنی تحلیل مسائل مطرح در رابطه با انتقال کنیه‌ها در ترجمه متون روایی به زبان فارسی، ضروری است که مختصری در باب چیستی کنیه بیاوریم. البته همچنان که در مقدمه نیز گفتیم، در مطالعات فرهنگیِ عربی/اسلامی چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی پژوهش‌های مستقل و مفصّلی در باب تعریف و تحلیل کنیه از جوانب گوناگون انجام شده که نقل آن‌ها نه در این مجال می‌گنجد و نه بحث ما چنین نقلی را اقتضا می‌کند؛ مسلما علاقمندان به شناخت دقیق مقوله کنیه می‌توانند به پیشینه‌ی پربار این بحث رجوع کنند؛ به ویژه به آثار مذکور در مقدمه که مهمترین مباحث مطرح در این حوزه را به ایجاز گرد آورده‌اند.

کنیه در زبان عربی از انواع اسم عَلَم است (الإشمونی، 1419: ج1، 110) که ساختی دو جزئی در قالب مضاف و مضافٌ إلیه دارد، مضاف در کنیه غالبا اسم‌های «أب، أمّ، ابن، بنت» هستند (الشریف جرجانی، 1403: ج1، 187) که به نام کوچکِ پسر یا دختر یا پدر یا مادر شخص اضافه می‌شوند و از راه انتساب وی به فرزند بزرگترش یا پدر و مادرش یک نام ویژه برایش می‌سازند؛ مثل «أبو الحسن، أمّ کلثوم، ابن حاجب، بنت الکرم». در عین حال ممکن است این نام‌گذاری با انتساب شخص به اقوام نزدیکش صورت پذیرد که در این صورت مثلا مضاف در کنیه، اسم‌هایی چون «أخ و أخت»

خواهد بود و مضاف إلیه نیز نام کوچکِ برادر یا خواهر شخص؛ مثل «أخو الرضا، أخت هارون». از سوی دیگر، کنیه برای اتصاف اشخاص به صفات خاص نیز به کار رفته است، به این ترتیب که مثلا مضاف‌های پیش‌گفته را به اسمی جز نام اَنساب و اقوام شخص، بلکه به اسمی که بر صفت و خاصیتی دلالت دارد اضافه می‌کنند تا شخص را در آن صفت و خاصیت برجسته نشان دهند، مثل «أبو الفضل» که شخص را به نیکی و فضیلت نسبت می‌دهد یا «أبوجهل» که شخص را به نادانی و جهالت. البته کنیه در فرهنگ عرب در دایره‌ای وسیع‌تر برای اشاره به حیوانات و جمادات و دیگر پدیده‌ها و حتی برای مفاهیم انتزاعی نیز به کار بسته شده است، مثل «أبو یقظان» برای خروس، «أمّ الخبائث» برای شراب، «ابن ذکاء» برای بامداد، «بنت الدهر» برای مصیبت و بلا. (بنگرید به ابن الأثیر، 1411: 37) وقتی کنیه از کارکرد تسمیه شخص نظر به نسبت‌های خانوادگی‌اش خارج شود و برای اتصاف پدیده‌ها و مقولات نظر به ویژگی‌های بارزشان به کار رود، دلالت‌های مجازی و بارهای معناییِ متنوعی را به همراه خواهد داشت که البته این تنوع کاملا به فرهنگ عرب وابسته است. (بنگرید به الحسینی، 1409: 16)

4- ترجمه کنیه به مثابه اسم عَلَم

در دستور زبان عربی «اسم عَلَم» (اسم خاص) را که در شمار انواع «معارف» است بر سه قسم دانسته‌اند: اسم و لقب و کنیه. بر این اساس کنیه همچون یک اسم خاص برای نامیدن به کار می‌رود. (ن.ک: الإشمونی، 1419: ج1، 110) بنابراین کنیه را نمی‌توان نظر به معنای واحدهای سازنده‌اش ترجمه کرد و برای مضاف و مضاف‌إلیه‌اش در زبان فارسی معادل آورد. زیرا اگر کنیه بنا به روابط خانوادگی ساخته شده باشد، ترجمه‌اش موجب می‌شود در زبان فارسی صرفا آن رابطه نَسَبیِ خاص مدّ نظر قرار گیرد و عَلَم بودنِ کنیه دور از نظر قرار گیرد:

1- قالَ لَهُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ هِشام (16: 67)؛ به او گفت: وای بر تو ای ابن هشام!

2- ابْتَدَأَ أَبُو طَالِبٍ بِالْكَلَامِ (16: 14)؛ ابوطالب سخن را آغاز کرد.

3- كَانَ رَسُولُ اللهِ ص فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ (16: 217)؛ رسول خدا (ص) در خانه اُمّ سَلَمه بود.

اگر در نمونه‌های مذکور به ترتیب «ابن هشام» به «پسر هشام»، «أبو طالب» به «پدر طالب» و «أمّ سلمه» به «مادر سلمه» ترجمه شود، چنین تداعی می‌شود که در متن، شخصی که نامش مضاف‌إلیه واقع شده اهمیت دارد و گوینده به خاطر این اهمیت، از شخص مورد نظرش بنا به رابطه‌ای که با مسمّای مضاف‌إلیه دارد یاد کند. یعنی انگار هشام، یا طالب، یا سلمه اشخاص آشنایی هستند که فرد مورد نظر به خاطر نسبتش با آن‌ها اهمیت یافته است؛ در حالی که چون کنیه به مثابه اسم عَلَم به کار می‌رود، در کاربست کنیه خود شخص فی نفسه مدّ نظر است. از سوی دیگر چون در گفتمان اسلام بعضی اشخاص نزد فارس‌زبانان با کنیه مشهور شده‌اند، می‌توان انتظار داشت که مخاطب در متن فارسی کنیه را به عنوان یک اسم خاص تلقی کند. مثلا همسر ارجمند پیامبر (ص) هند که دختر أبو أمية مخزومی بوده، نزد فارس‌زبانان با کنیه «أمّ سلمه» شناخته شده است و نه با نام کوچکش. بنابراین در ترجمه نمونه‌های مذکور باید کنیه‌ها را با همان صورت اصیلی که در زبان عربی دارند، به متن فارسی آورد.

برخورد با کنیه به مثابه اسم خاص در مواردی که کنیه بر اساس روابط نَسَبیِ شخص ساخته شده اساسا تصمیمی بی‌چالش است؛ اما وقتی کنیه نه با انتساب شخص به نام اقوامش، بلکه بر اساس انتساب شخص به چیزی به طور مجازی ساخته شده، در چنین مواردی نوعی دلالت مجازی در کنیه جریان دارد که به لحاظ معنایی اهمیت دارد. چنین کنیه‌هایی اگر بدون این‌که ترجمه شوند، به متن فارسی راه یابند، دلالتشان به عنوان یک اسم خاص حفظ می‌شود اما غالبا دلالت مجازی‌شان بر مخاطب فارس‌زبان پنهان می‌ماند. از آن‌جا که دلالت مجازی در چنین کنیه‌هایی در معنارسانی متن اهمیت دارند، بنابراین نمی‌توان از این خاصیتشان چشم پوشید. اما از سوی دیگر اگر ترجمه

شوند، از سویی کارکردشان به مثابه اسم خاص از بین می‌رود و از سوی دیگر در متن فارسی ساختی نامتعارف و غریب تولید می‌کنند.

1- خَطَبَها أبُو جَهْلِ بْنِ هِشام (16: 22)

2- قالَ أبُو لَهَبٍ يَا ابْنَ أخِي لا تَجْعَلْنَا فِي أفْوَاهِ العَرَب (16: 56)

3- قَوْلُ النَّبِيِّ أنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ قالَ يَعْنِي إسمَاعِيلَ بْنَ إبرَاهِيمَ الخَلِيلِ ع وَ عَبْدَ اللهِ بْنِ عَبْدِ المُطَّلِب (15: 128)

در نمونه نخست اگر «أبو جهل» به «پدر نادانی» ترجمه شود تا دلالت مجازی‌اش در متن فارسی بازسازی شود، نتیجه‌ای نامأنوس در زبان فارسی خواهد داشت؛ چراکه زبان فارسی معادلی هم‌ساخت با کنیه عربی ندارد. از سوی دیگر مثلا در نمونه دوم اگر «أبو لهب» به عنوان یک اسم خاص به ترجمه راه یابد، دلالت مجازی‌اش بر مخاطب عام پوشیده می‌ماند. برای حل این مسئله می‌توان اصالت را به کارکردِ دستوری کنیه به مثابه یک اسم خاص داد و آن را عینا به متن فارسی راه داد، سپس با استفاده از پرانتز یا پاورقی یا پی‌نوشت دلالت مجازی‌اش را برای مخاطب شرح داد:

1- ابوجهل بن هشام از او خواستگاری کرد. («ابوجهل» کُنیه عمرو بن هشام است که وی را به‌سبب دشمنی با رسول خدا (ص) به جهالت و نادانی وصف می‌کند: «پدرِ نادانی!».)

2- ابولهب گفت: ای برادرزاده ما را سر زبان عرب‌ها نینداز! («ابولهب» کُنیه عبدالعزی بن عبدالمطلب است که وی را به‌سبب دشمنی با رسول خدا (ص) به آتش دوزخ منتسب می‌کند: «پدر شعله‌ی آتش!».)

اما چه بسا در مواردی بتوان از طریق ترجمه توضیحی، دلالت معنایی کنیه را نیز در متن فارسی پوشش داد؛ روایت سوم که خود در راستای توضیح یک کنیه بیان شده نمونه‌ای کاملا مناسب برای این روش می‌باشد:

3- کلام پیامبر (ص) که فرمود: من «ابن الذبیحین» هستم، یعنی پسر دو قربانی: اسماعیل بن ابراهیم (ع) و عبدالله بن عبدالمطلب.

در این نمونه به نظر می‌رسد اگر از همان نخست بنویسیم «من پسر دو قربانی هستم: اسماعیل بن ابراهیم (ع) و عبدالله بن عبد المطلب» ترجمه دقیق و رسا است، اما می‌توان استدلال کرد که ترجمه بالا با پوشش دادنِ «ابن الذبیحین» در انتقال بار فرهنگیِ متن اصلی به متن فارسی موفق عمل کرده و در عین حال با افزودن «یعنی پسر دو قربانی» معنای واژگانش را نیز منتقل کرده است.

اما وقتی کنیه به اشخاص اشاره ندارد، بلکه به پدیده‌های طبیعی یا به مفاهیم انتزاعی اشاره دارد، مثل «أبو یقظان» یا «بنت الدهر» که پیشتر گفته شد، در ترجمه این موارد دیگر برخورد با کنیه به عنوان یک اسم خاص لزوما اقتضا نمی‌کند که عین کنیه به متن فارسی راه یابد؛ زیرا کاربرد کنیه به این صورت در زبان فارسی برای مخاطب عام آشنا نیست. به همین خاطر می‌توان کنیه را به نام اصلیِ پدیده یا مفهوم مورد نظر ترجمه کرد تا در معنارسانیِ متن روایت در زبان فارسی اختلال ایجاد نشود. با این وجود می‌توان مثل نمونه‌های قبلی، کنیه را عینا در متن فارسی ثبت کرد و برایش توضیحی ارائه کرد:

1- یَا أُمَّ مِلْدَمٍ إِنْ كُنْتِ آمَنْتِ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ فَلَا تَأْكُلِي اللَّحْم (92:28)

2- وَ يَتْرُكُ مِنَ النَّخْلِ مِعَافَأْرَةٍ وَ أُمَّ جُعْرُورٍ لَا يُخْرَصَان (93: 96)

3- بِاللهِ أَسْتَجِيرُ ... مِنَ السَّحَرَةِ وَ الْغِيلَانِ وَ أُمِّ الصِّبْيَان (91: 363)

در نمونه اول منظور از «أمّ مِلدَم» بیماری تب است (ابن منظور: ج12، 539)، و در نمونه دوم منظور از «أمّ جعرور» خوشه نخلی که خرمایش نامرغوب باشد (همان: ج4: 139)، و در نمونه سوم منظور از «أمّ صِبیان» جنی که نوزادان را آزار می‌دهد و بیمار می‌کند. (بلوکباشی، 1380: 220) با استفاده از دو روشی که ذکر کردیم، در ترجمه این نمونه‌ها می‌توان نوشت:

1- ای تب! اگر به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ای، گوشت تن بیمار را نخور!

2- و از درختان نخل، خرماهای مِعافاره را که ریز و کم‌گوشت هستند و نیز خوشه‌های جَعرور را که خرمای نامرغوب دارند، به حساب نمی‌آورد.

3- به خدا پناه می‌برم از ساحران و دیوها و أمّ صبیان (جنّی که نوزادان را بیمار می‌کند.)

در نمونه اول کنیه در متن عربی به جا گذاشته شده و برای مدلولش در زبان فارسی معادل انتخاب شده است. در نمونه‌ی دوم واژه «جعرور» که نام نوعی خرما است در ترجمه منتقل شده اما با روش ترجمه توضیحی، در خود متن به چیستی‌اش اشاره شده است. در نمونه سوم کنیه «أمّ صبیان» عینا وارد شده که البته در کنار «ساحران» و «دیوها» مخاطب می‌تواند حدس بزند که آن نیز از موجودات شرور است. با این حال درون پرانتز امّ صبیان معرفی شده تا مخاطب مدلول این کنیه را بشناسد. این‌که کدام یک از این روش‌ها در ترجمه چنین مواردی اجرا می‌شود بستگی به سیاق متن و رویکرد و سلیقه مترجم دارد، اما در هر حال مهم این است که مترجم گمان نکند چون این‌ها کنیه هستند و جایگاه اسم عَلَم را دارند، وی می‌تواند بدون این‌که دلالت مجازی‌-شان را برای مخاطب معلوم کند، آن‌ها را عینا به متن فارسی وارد سازد.

5- ترجمه «ابن» و «بنت»

در فرهنگ عربی ذکر نام افراد همراه با نام پدر یا گاه نام مادرشان کاملا معمول و متعارف است؛ به این ترتیب که می‌گویند فلان ابن فلان یا فلان بنت فلان. در این ساخت ممکن است «ابن فلان» یا «بنت فلان» کنیه شخص باشد که پس از نام کوچکش آمده است؛ همچنان‌که ممکن است کنیه وی نباشد و صرفا شخص مدّ نظر را، بنا به روش متعارف عربی، با انتسابش به پدر یا مادرش نامیده باشد که در این صورت، ساخت «فلان بن/بنت فلان» باز شبیه به اسم علَم جلوه می‌کنند. بنابراین در چنین نمونه‌هایی نیز عالمانه است که «ابن» و «بنت» ترجمه نشوند، چراکه اولا ساختی شبیه کنیه دارند و ثانیا می‌توان انتظار داشت که مخاطب فارس‌زبان، نظر به پیشینه شناختی که

از نام‌هایی چون «عیسی بن مریم» یا «فاطمه بنت أسد» دارد، با معنا و کاربرد «ابن» و «بنت» آشنا باشد. بر این اساس می‌توان گفت اگر «ابن» و «بنت» در ترکیب‌هایی به کار رفته باشند که به‌طور کلیشه‌ای نزد مخاطبان فارس‌زبان آشنا هستند، بهتر است مترجم از ترجمه آن‌ها چشم بپوشد. زیرا این ترکیب‌های عربی در زبان فارسی با گفتمان دین پیوندی استوار دارند و وارد کردنشان به متن فارسی بر صبغه دینیِ متن می‌افزاید؛ مثلا «عیسی بن مریم» نزد فارس‌زبان آشناتر از «عیسی پسر مریم» است و چه بسا وی الگوی اخیر را که از مجرای ترجمه عبور کرده، غریب تلقی کند:

1- فَاشْهَدُوا عَلَيَّ مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ بِأَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ خَدِيجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الله (16: 19)

ای جماعت قریش! بر من گواه باشید که من خدیجه بنت خُوَیلِد را به همسریِ محمدبن عبدالله (ص) درآوردم.

2- إِنِّي فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَد (16: 78)؛ من در خانه فاطمه بنت اَسَد هستم.

3- أَوَّلُ مَنْ سُوهِمَ عَلَيهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمرَان (15: 126)؛ نخستین کسی که بر سرش قرعه زدند، مریم بنت عمران بود.

در این نمونه‌ها از آن‌جا که اسامی مذکور در گفتمان اسلام نام‌های کاملا شناخته شده‌ای هستند، می‌توان آن‌ها را با همان ساخت عربی‌شان در متن فارسی آورد. با این حال به نظر می‌رسد اگر بنویسیم «بر من گواه باشید که من خدیجه دختر خُوَیلِد را به همسریِ محمد پسر عبدالله درآوردم.» باز ترجمه‌ای دقیق و رسا به دست داده‌ایم. اما ترجمه‌های قبلی در انتقال بار فرهنگیِ متن اصلی به متن فارسی موفق عمل کرده‌اند و در عین حال به مخاطب فارسی ساخت‌هایی آشنا و رسا ارائه کرده‌اند.

شاهد دیگر بر صحّت حفظ این ساخت در متن فارسی مواردی هستند که نَسَب کسی را بیان می‌کنند و الگوی «فلان بن/بنت فلان بن فلان ...» را به کار می‌برند:

1- قَالَ أَنَا شَيْبَةُ بْنُ هَاشِمِ بْنِ عَبدِ مَنَاف (15: 22)

2- أُمُّهُ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ (15: 106)

3- يُقَالُ لَهُ الفَيْلَقُ بْنُ اليُونَانِ بْنِ عَبْدِ الصَّلِيبِ وَ كَانَ يُكْنَى أَبَا خَبِير (16: 39)

اگر «ابن» و «بنت» در این موارد ترجمه شوند، نتیجه کار نامأنوس ظاهر می‌شود، زیرا در زبان فارسی بیان زنجیره نَسَب به صورت «فلانی پسر فلانی پسر فلانی» رواج ندارد. مثلا اگر مورد اول به صورت «شیبة پسر هاشم پسر عبد مناف» یا مورد دوم به صورت «آمنه دختر وهب پسر عبد مناف پسر زهرة پسر کلاب» ترجمه شود، نوعی گرته برداری در لایه فرهنگیِ زبان رخ می‌دهد که نتیجه‌اش در زبان فارسی آشنا نیست. در حالی‌که در زبان عربی چنین الگویی کاملا آشناست؛ به این صورت که دو طرف «ابن» یا «بنت» اسم اشخاص می‌آید و از پسر یا دختر به سوی پدر و اجداد دامنه می-یابد. بنابراین حفظ این الگو در متن فارسی، باز زمینه فرهنگیِ متن مبدأ را در ترجمه بازتاب می‌دهد:

1- گفت: من شیبَة بن هاشم بن عَبد مَناف هستم.

2- مادر حضرت، آمنه بنت وَهب بن عَبدمَناف بن زُهرَة بن کِلابِ بنِ مُرَّة بود.

3- او فَیلَق بن یونان بن عبدالصلیب نام داشت و کنیه‌اش ابوخبیر بود.

نکته مهم دیگر پیرامون شباهت این ترکیب‌های نَسَبی با کنیه این است که گاه در این ترکیب‌ها نام کوچک شخص حذف می‌شود و نهایتا فقط «ابن فلان» یا «بنت فلان» باقی می‌ماند. در این صورت آن‌چه از این حذف باقی مانده شبیه به کنیه است اما لزوما کنیه شخص نیست. مثلا جدّ پیامبر اسلام (ص) ، عبدالمطلب بن هاشم، کنیه‌اش «ابوحارث» بوده؛ اما در روایات با «ابن هاشم» نیز از او یاد شده است. یا پسر عموی پیامبر اسلام (ص)، عبدالله بن عباس، به ابن عباس معروف است. بنابراین چنین ترکیب‌هایی حتی اگر کنیه نباشند باز غالبا در متن عملکردی همچون اسم عَلَم دارند و لذا در متن فارسی می‌توان با آن‌ها نیز مثل اسم خاص برخورد کرد و ترجمه‌شان نکرد.

1- إنَّ رَجُلاً مِن بَني الحارِثِ دَخَلَ يَتَرَبَ في حاجَةٍ فإذا هُوَ بِابنِ هاشِمٍ يَلعَبُ مَعَ الصِّبيان (15: 57)

2- قالَت يا ابنَ عَبدِ مَناف قَد سَلَّمتُ إليكَ الوَديعَةَ (15: 64)

3- فَبَعثَ أبرَهَةُ إلی ابنِ مَقصُودِ فَقالَ لَیسَ مَن جُرِّبَ کَمَن لا یُجَرَّبُ (15: 71)

در این نمونه‌ها اگر بنویسیم «... ناگاه پسر هاشم را دید ...»، «گفت ای پسر عبدمناف ...»، «ابرهه به پسر مقصود پیغام داد و...» باز بنا به دلایل پیش گفته، نتیجه کار در زبان فارسی نامأنوس خواهد بود. در صورتی که اگر آن‌ها را مثل کنیه عینا وارد متن کنیم، بار فرهنگیِ متن اصلی در متن فارسی حفظ می‌شود و نتیجه برای مخاطب فارس‌زبان نیز آشنا و مناسب خواهد بود:

1- مردی از قبیله بنی‌حارث در پیِ کاری وارد یثرب شد؛ ناگاه ابن هاشم را دید که با کودکان بازی می‌کرد.

2- گفت: ای ابن عَبد مَناف! من این امانت را به تو سپردم.

3- ابرهه به ابن مقصود پیغام داد و گفت: مرد آزموده همچون مرد ناآزموده نیست.

اما اگر اسم‌هایی مثل «ابن» و «بنت» بخشی از کنیه نباشند، و باقیمانده یک ترکیبِ نسبی نیز نباشند، و در زنجیره بیان نَسَب نیز به کار نرفته باشند، این‌جا دیگر جزئی از الگوهای کلیشه‌ایِ فرهنگی نیستند و صرفا همچون یک واژه مستقل به کار رفته‌اند که همان معنای اصلی و منفردشان، یعنی «پسر» و «دختر» مدّ نظر است. بنابراین باید ترجمه شوند:

1- قَالَ أنَا ابْنُ سَیِّدِ البَطْحَاء (15: 122)

2- رَأَیْتُ إِبْرَاهِیمَ بْنَ رَسُولِ اللهِ ص وَ هُوَ یَجُودُ بِنَفْسِهِ (16: 235)

3- دَخَلَ رَسُولُ اللهِ ص مَنْزِلَهُ فَإِذَا عَائِشَةُ مُقْبِلَةٌ عَلَی فَاطِمَةَ- تُصَایِحُهَا وَ هِیَ تَقُولُ وَ اللهِ یَا بِنْتَ خَدِیجَةَ (16: 3)

در نمونه اول، واژه گوینده از واژه «ابن» استفاده کرده تا خود را معرفی کند، و سخن از کنیه یا موارد شبیه به آن در میان نیست. پس دیگر دلیلی وجود ندارد که بنویسیم «گفت: من ابن سید البطحاء هستم.» بلکه باید نوشت:

1- گفت: من پسر رئیس مکه هستم.

در نمونه‌های دوم و سوم، نامی که در ترکیب نَسَبی به عنوان مضافٌ‌إلیه آمده (یعنی «رسول‌الله (ص)» و «خدیجه») نزد گوینده سخن اصالت داشته و گویا وی می‌خواسته عمدا از شخصِ مورد نظرش با توجه به نَسَبش یاد کند. مثلا چه بسا در نمونه دوم «رسول الله (ص)» به قصد تیمّن به ذکر پیامبر (ص) بیان شده باشد، یا گوینده می‌خواسته با این ذکر به نام «ابراهیم» برجستگی و اعتبار ویژه‌ای بدهد. یا در نمونه سوم گوینده سخن می‌خواسته مخاطب خود، یعنی حضرت فاطمه (س)، را با انتساب به مادر ارجمند ایشان صدا بزند. بنابراین در این دو نمونه نیز به جاست که واژه‌های «ابن» و «بنت» را ترجمه کرد و مثل بخشی از یک کنیه با آن‌ها برخورد نکرد. به همین خاطر اگر بنویسیم «دیدم که ابراهیم بن رسول الله (ص) ...» یا «ای بنت خدیجه!»، به نظر می‌رسد بخشی از متن عربی ترجمه نشده است. پس بر خلاف موارد قبلی، در این موارد اگر «ابن» یا «بنت» ترجمه نشوند نتیجه نامأنوس خواهد بود؛ پس بهتر است بنویسیم: 2. دیدم که ابراهیم پسر رسول خدا ص در حال تسلیم جان به جان‌آفرین بود. / 3. رسول خدا (ص) وارد منزل خود شد و دید عایشه رو به حضرت فاطمه (س) فریاد می‌زند و می‌گوید: به خدا سوگند ای دختر خدیجه! ...

6- ثبت کنیه با اِعراب فرعی

از دیگر مسائل مهم در رابطه با ترجمه کنیه‌ها نحوه ثبت واژه «أب» در متن فارسی است که چه بسا پُرکاربردترین واژه در ساخت کنیه است. «أب» در دستور زبان عربی از جمله «اسماء ستّه» است که اعراب فرعی به حرف دارند. (بنگرید به ابن عقیل، 1400: ج1، 44) بنابراین این واژه بسته به نقشی که در جمله می‌گیرد، صورت‌های نوشتاری مختلف دارد؛ «أبو» در حالت مرفوع، «أبا» در حالت منصوب و «أبی» در حالت مجرور. پس این واژه در جملات مختلف در روایات، شکل نوشتاریِ سیالی دارد؛ که البته این قواعد اِعراب در زبان عربی است به این سیالیت نظمی قانونمند می‌دهد.

1- أَنْفَذُوا الْكِتَابَ إِلَيْهِ عَلَى يَدِ أَبِي لَيْلَى فَوَجَدَ النَّبِيَّ ص فِي قَبِيلَةِ بَنِي سُلَيْمٍ فَعَرَفَهُ رَسُولُ اللهِ ص فَقَالَ لَهُ أَنْتَ أَبُو لَيْلَى قَالَ نَعَمْ (15: 224)

2- جَلَس عِنْدَ أَبِي سَلْمَى وَ أَشَارَ إِلَيْهِ أَنِ اطْلُبِ الزِّيَادَةَ فَقَالَ أَبُو سَلْمَى مَعَاشِرَ السَّادَاتِ (15: 47)

3- قَالَتْ يَا مُحَمَّدُ اخْرُجْ وَ أَحْضِرْنِي عَمَّكَ أَبَا طَالِبٍ ... فَلَمَّا حَضَرَ أَبُو طَالِبٍ (16: 4)

در نمونه اول و دوم می‌بینیم که واژه «أب» در یک سطر هم به شکل «أبی» (مجرور به یاء) و هم به شکل «أبو» (مرفوع به واو) آمده است، یا در نمونه سوم هم به شکل «أبا» (منصوب به الف) آمده و هم به شکل «أبو». مسئله این‌جاست که در زبان فارسی چنین سیالیتی تعریف نشده و بنابراین ثبت «أب» در متن فارسی با شکل‌های نوشتاریِ گوناگونش بر طبق نحو عربی توجیهی ندارد و صرفا موجب از بین رفتن وحدت شکلی در نوشتار فارسی می‌شود. برای اجتناب از گرته‌برداریِ دستوری و حفظ وحدت شکلی در متن فارسی مطابق با دستور این زبان، به جاست که در ثبت کنیه‌ها یکی از حالات سه‌گانه اِعراب فرعی به حرف را برای «أب» انتخاب کرد و در همه موارد همان را به کار برد. برای انتخابِ یکی از حالات اِعراب در چنین واژه‌ای توجه به کاربرد فارسی‌زبانان اولویت دارد. در این میان، به نظر می‌رسد حالت مرفوعی (أبو) بهتر باشد؛ زیرا کنیه‌هایی مثل «ابوالفضل» و «ابوالقاسم» و «ابوالحسن» در زبان فارسی به‌عنوان اسم خاص، به‌صورت مرفوع ثبت شده‌اند و به این شکل رواج یافته‌اند. البته در خود متن حدیث نیز گاه با کنیه به مثابه ترکیب مزجی، یعنی به عنوان یک واحد واژگانی با شکلی ثابت، برخورد می‌شود. در این صورت آن‌جا نیز حالت مرفوعی انتخاب می‌شود. در «النهایة فی غریب الحدیث و الأثر» آمده: [«من محمّد رسول الله إلي المهاجر بن أبو أميّة» حقّه أن يقول ابن أبي أمية، و لكنه لاشتهاره بالكنية و لم يكن له اسم معروف غيره لم يجرّ، كما قيل علي ابن أبو طالب]. (ابن الأثیر، 1367: ج1، 20) یعنی: [«از محمد رسول خدا به مهاجر بن أبو أميّه» به‌لحاظ نحوی صحیح آن است که بگوید «أبی أميّة» (به‌صورت مجرور) اما چون وی به این کنیه مشهور بوده و اسم معروف دیگری نداشته،

«أب» مجرور نشده است؛ همچنان‌که گفته شده «علی بن أبو طالب».] بر این اساس در نمونه‌های مذکور «أب» این‌گونه ثبت می‌شود:

1- آن نوشته را به دست ابولیلی سوی پیامبر ص فرستادند ... به او فرمود: تو ابولیلی هستی؟

2- او نزد ابوسلمی نشست و به وی اشاره کرد که بیشتر بخواه! آن‌گاه ابوسلمی گفت: ای جماعت بزرگان!

3- گفت: ای محمد! برو و عمویت ابوطالب را نزد من بیاور ... وقتی ابوطالب آمد...

اما ترکیب واژگانیِ پرکاربرد دیگری نیز در متون روایی هست که از سویی به لحاظ ساختی و سیالیت نوشتاری همچون الگوی «أب + فلان» است و از سوی دیگر به لحاظ ساختی و کارکردی همچون الگوی «ابن + فلان» است؛ این مورد خاص که همزمان به مسائل این دو الگو مبتلاست، نام اقوام و قبایل و طوایف عربی‌ست که از ترکیب «بنی فلان» ساخته می‌شود، مثل «بنی هاشم»، «بنی عباس»، «بنی اسد» و ... :

1- لَمْ يَتَأَخَّرْ مِنَ الْقَوْمِ سِوَى رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا مِنْ بَنِي جُمَحٍ وَ الآخَرُ مِنْ بَنِي عَدِيّ (16: 34)

2- أي لا تُؤْذُوا مُحَمَّداً كَمَا آذَى بَنُو إِسْرَائِيلَ مُوسَى ع (17: 20)

3- قَالَ بَنُو مَخْزُومٍ نَحْنُ نُقَدِّمُ عَلَيْنَا أَخَانَا عَمرَو بْنَ هِشَامٍ المَخْزُومِيّ (16: 31)

واژه «بنی» در این الگو همان کارکردی را دارد که واژه «ابن» در الگوی کنیه دارد؛ زیرا الگوی «بنی فلان» نیز در فرهنگی عربی همچون یک اسم خاص در اشاره به یک جمعیت به کار می‌رود. لذا با چنین ترکیبی نیز باید مثل همان «ابن فلان» برخورد کرد و بنا به همان دلایلی که پیشتر گفته شد، «بنی» نیز در این الگو نیاز به ترجمه ندارد؛ یعنی دلیلی ندارد که مثلا «بنی هاشم» را به عنوان نام یک طایفه به «پسران هاشم» ترجمه کنیم، بلکه باید همان «بنی هاشم» ثبت شود تا دلالتش به عنوان یک اسم خاص حفظ شود. از سوی دیگر واژه «بنی» در دستور زبان عربی در شمار واژگان «ملحق به جمع مذکر سالم» است و اِعراب فرعی به حرف دارد که در دو شکل «بنی» (مجرور/ منصوب) و «بنو»

(مرفوع) ثبت می‌شود. پس این الگو نیز سالیتی نوشتاری همچون الگوی «أب + فلان» دارد و باز بنا به دلایل پیش‌گفته، به جاست تا در ترجمه متون روایی به فارسی فقط یکی از این دو شکل نوشتاری برایش انتخاب شود. از آن‌جا که نام‌هایی مثل همان «بنی هاشم» و «بنی عباس» یا مثلا «بنی اُمیّه» و «بنی إسرائیل» در نوشتار فارسی با اِعراب «یاء» ثبت شده و رواج یافته، بنابراین به جاست که در همه موارد چنین ساختی با اِعراب «یاء» ثبت شود. نکته‌ی دیگری که درباره این الگو گفتنی است این است که می‌توان قبل از این ترکیب‌ها، واژه‌هایی مثل قوم و قبیله و طایفه و خاندان را در ترجمه افزود تا متن فارسی برای مخاطب فارس-زبان آشناتر شود؛ زیرا در زبان فارسی بحث از عملکرد «بنی فلان» رواج ندارد و می‌توان گفت این ساخت در زبان فارسی عمدتا در گفتمان دین و درباره عرب جریان دارد. در مجموع، موارد این الگو در ترجمه‌ی نمونه‌های مذکور این‌گونه ثبت می‌شوند:

1- از آن قوم هیچ کس درنگ نکرد مگر دو تن، یکی از طایفه بنی‌جَمح و دیگری از طایفه بنی‌عَدی.

(و نه: از آن قوم هیچ کس درنگ نکرد مگر دو تن، یکی از پسران جَمح و دیگری از پسران عَدی.)

2- یعنی مثل قوم بنی‌اسرائیل که حضرت موسی (ع) را آزار دادند، حضرت محمد (ص) را آزار ندهید.

(و نه: مثل پسران اسرائیل که حضرت موسی (ع) را آزار دادند، حضرت محمد (ص) را آزار ندهید.)

3- قبیله بنی‌مخزوم گفتند: ما برادرمان عمرو بن هشام مخزومی را نماینده خود می‌کنیم.

(و نه: پسران مخزوم گفتند: ما برادرمان عمرو بن هشام مخزومی را نماینده خود می‌کنیم.)

البته همان‌طور که پیشتر گفتیم واژه «ابن» در برخی روایات نه به عنوان بخشی از کنیه، بلکه به عنوان واژه‌ای منفرد و با معادل «پسر» می‌آید، واژه «بنی/بنو» نیز همیشه جزئی از نام قوم و قبیله و طایفه نیست و ممکن است صرفا به معنای «پسران» باشد.

برای تشخیص این تفاوت هم آگاهی از نام اقوام و قبایل و طوایف عربی کارساز است و هم توجه به قرائن متن؛ یعنی باید توجه کرد که آیا در متن سخن از یک قوم و قبیله و طایفه است یا صرفا سخن از پسران کسی در میان است.

1- نَحْنُ بَنُو لَوِيِّ بْنِ غَالِب (15: 46)

2- لَمْ يَزَلْ بَنُو إِسْمَاعِيلَ وُلَاةَ الْبَيْتِ (15: 170)

3- لمَاّ اجْتَمَعَ بَنُو عَبْدِ المُطَّلِبِ قَالَ أَبُو طَالِبِ لِإِخْوَتِه (16: 22)

در این سه نمونه «بنی» به عنوان بخشی از یک اسم خاص به کار نرفته و صرفا بر جمعی از پسران یک شخص دلالت دارد؛ پس ترجمه می‌شود:

1- ما پسران لَوی بن غالب هستیم. (و نه: ما بنی لَویّ بن غالب هستیم.)

2- همواره پسران حضرت اسماعیل (ع) والیان خانه خدا بودند. (و نه: همواره بنی اسماعیل)

3. وقتی پسران عبدالمطلب جمع شدند، ابوطالب به برادران خود گفت (و نه: وقتی بنی عبدالمطلب جمع شدند)

7- ترجمه کنیه امامان (ع)

نکته دیگری که در ترجمه متن روایی به فارسی در رابطه با کنیه قابل توجه است، رویارویی با کنیه‌هایی است که برای امامان علیهم السلام در متون حدیث و اسناد روایات به کار رفته است. در بررسی این مسئله باید به دو نکته توجه کرد. اولا امامان علیهم السلام نزد مخاطبان فارس‌زبان عمدتا با نام و لقبِ مبارکشان شناخته می‌شوند و نه با کنیه. مثلا امام هفتم (ع) نزد فارس‌زبانان بیشتر به‌صورت امام موسی بن جعفر یا امام موسی کاظم یا امام کاظم (ع) شناخته می‌شود و نه به‌صورت ابوابراهیم (ع). ثانیا از آن‌جا که هر امام چندین کنیه دارد و بعلاوه گاه یک کنیه میان چند امام مشترک است، ممکن است فهم مخاطب فارس‌زبان از کنیه‌ای در حدیث با ارجاع صحیح آن کنیه

تفاوت داشته باشد. مثلا اگر در متن فارسی «ابوعبدالله» ثبت شود، احتمالا ذهن مخاطب به سوی امام حسین (ع) معطوف می‌شود؛ حال آن‌که ممکن است این کنیه در حدیث به امام صادق (ع) ارجاع داشته باشد که غالبا همین‌طور است.

1- عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّحْوِيِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ (17: 3)

2- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي قَالَ (17: 135)

3- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (17: 150)

مهمترین مطلب در ترجمه چنین احادیثی آشنایی مترجم با کنیه‌های امامان علیهم السلام است تا بداند در حدیث کدام امام مدّ نظر است. در مواردی که کنیه مشترک میان دو یا چند امام ذکر شده، باید به قرائنی دقت کرد که در حدیث موجود است و نشان می‌دهد کدام امام منظور است. گاه کنیه مشترک با قیدهایی مثل «الأول»، «الثانی» و «الثالث» همراه است که قرینه دقیقی است و در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد. اما اگر کنیه مشترک به‌طور مطلق آمده باشد باید به قرائن دیگر توجه کرد. مهمتر از همه، نام کسی است که به‌عنوان راویِ مستقیم از امام ذکر شده است. به این ترتیب باید تحقیق کرد که راوی با کدام امام معاصر بوده یا در نقل حدیث از کدام امام شهرت دارد. در ادامه لیستی از کنیه‌های متداولِ امامان (ع) در متون حدیث ارائه می‌شود. (ن.ک: روایة، 1410: 135-140)

1- أبو القاسم: مشترک میان پیامبر (ص) و صاحب عصر (عج)؛ اما غالبا در کتب اخبار به دومی (عج) ارجاع دارد. 2- أبو الحسنین: مخصوص امام علی (ع) 3- أبو محمد: مشترک میان امام حسن مجتبی (ع) و امام سجاد (ع) و امام حسن عسکری (ع)؛ اما غالبا در کتب اخبار به سومی (ع) ارجاع دارد. 4- أبو عبدالله: مشترک میان امام حسین (ع) و امام صادق (ع)؛ اما غالبا در کتب اخبار به دومی (ع) ارجاع دارد. 5- أبو إسحاق: مخصوص امام صادق (ع) 6- أبو جعفر الأول: امام باقر (ع). 7- أبو جعفر الثانی: امام جواد (ع). 8-

أبو الحسن الأول: امام کاظم (ع) . 9- أبو الحسن الثانی: امام رضا (ع) . 10- أبو الحسن الثالث: امام هادی (ع). 11- أبو إبراهیم: مخصوص امام کاظم (ع).

در ترجمه احادیثی که در آن‌ها از امامان با کنیه یاد شده است، نظر به آن‌چه که درباره اطلاعات مخاطبان فارس‌زبان از مشخصات امامان گفتیم، باید در متن فارسی مشخص شود که منظور از کنیه یادشده کدام امام است. ساده‌ترین کار این است که به جای کنیه، نام و لقب امام در متن فارسی به کار برده شود. یعنی مترجم پس از این‌که تشخیص داد در حدیث کدام امام مدّنظر است، حضرت را با نام و لقب مشهورش نزد فارس‌زبانان، در متن فارسی معرفی کند. در این صورت کنیه امام به متن فارسی راه نخواهد یافت. مثلا نمونه‌های بالا این‌گونه ترجمه می‌شود:

1- از ابواسحاق نحوی روایت شده: خدمت امام جعفر صادق (ع) رسیدم ... .

2- حسن بن عباس بن حَریش از امام محمد جواد (ع) روایت کرده که ایشان فرمود:... .

3- از حسن بن صَدَقه روایت شده: به امام موسی کاظم (ع) عرض کردم: ... .

از این شیوه با چنین استدلالی می‌توان دفاع کرد که مسئله اصلی این است که مخاطب بداند حدیث از کدام امام ع صادر شده است. این اشاره در متن عربی، به دلایلی مثل تقیه، با کنیه صورت پذیرفته که برای مخاطب عرب‌زبان آشناست. متقابلا در متن فارسی نیز این اشاره باید به‌شیوه‌ای صورت پذیرد که برای مخاطب فارس‌زبان آشناست. بنابراین کنیه فی‌نفسه اهمیت ندارد و اصل، اشاره به وجود مبارک یکی از ائمه است. به‌ویژه که میان فارس‌زبانان بیشتر به اسامی و القاب امامان تبرک و تیمّن می‌شود تا به کنیه‌های ایشان.

البته کنیه امام ممکن است در میان روایت نیز بیاید. اگر در روایت پیش از ذکر کنیه، امام معرفی شده باشد، که معمولا همین‌گونه است، در این صورت می‌توان کنیه‌ای را که در میان کلام آمده در ترجمه حفظ کرد و انتظار داشت که مخاطب از قرائن متوجه شود که منظور از کنیه همان امامی است که قبلا ذکر شده است.

1- سَأَلَ نَافِعٌ أَبَا جَعْفَرٍ... قَالَ نَافِعٌ صَدَقْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ (17: 84)

نافع از امام محمد باقر (ع) پرسید ... نافع عرض کرد: راست گفتی ای ابوجعفر!

2- سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرِّضَا ... قَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دَرُّكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ (17: 89)

مأمون از امام رضا (ع) پرسید ... مأمون عرض کرد: آفرین ای ابوالحسن!

3- قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَشْهَدُ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنَّكَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ (17: 297)

ابن‌عباس به حضرت علی (ع) عرض کرد: ای ابوالحسن! شهادت می‌دهم که تو از ریشه‌داران ِ در دانش هستی.

اما اگر حفظ کنیه از همان آغاز روایت برای مترجم اهمیت داشته باشد، وی می‌تواند کنیه را وارد متن فارسی کند و روبرویش در پرانتز نام و لقب امام را ذکر کند؛ و یا برعکس. برای این شیوه نیز چنین می‌توان استدلال کرد که وقتی در متون حدیث از امامان عل با کنیه یاد شده، این یعنی در حجم قابل توجهی از متون دینیِ اسلام کنیه‌های ایشان ثبت شده و بنابراین برای مخاطب فارس‌زبان شایسته است که کنیه‌های ایشان را بداند. بعلاوه در این شیوه صبغه فرهنگی متن نیز محفوظ می‌ماند و ترجمه به متن اصلی نزدیک‌تر خواهد بود. البته در نمونه اول و سوم چون ابتدا نام مبارک امام آمده است، سیاق متن نشان می‌دهد که سپس منظور از کنیه ایشان است، اما مثلا برای نمونه دوم می‌نویسیم:

2. نافع از أبوجعفر (امام محمد باقر ع) پرسید ... نافع عرض کرد: راست گفتی ای ابوجعفر!

آن‌چه که اهمیت دارد، حفظ وحدت رویه در ترجمه است؛ یعنی تلاش شود که هر شیوه‌ای انتخاب شد در سرتاسر متن تداوم یابد.

8- نتیجه‌گیری

در ترجمه متون روایی به زبان فارسی برای انتقال کنیه‌ها به متن مقصد پیش از هر چیز باید به نوع دلالت کنیه توجه کرد. **1-** وقتی کنیه بر اساس روابط نَسَبیِ حقیقی به

کار رفته است، در فرآیند ترجمه باید با آن به مثابه یک اسم خاص برخورد کرد و بدون ترجمه آن را عینا در متن فارسی وارد کرد؛ مثلا کنیه «ابن هشام» باید به همین صورت در متن فارسی ثبت شود و نه به صورت «پسر هشام». **2-** اما وقتی کنیه نه بنا بر روابط نسبی حقیقی، بلکه به طور مجازی بر اساس انتساب شخص به یک مفهوم ساخته شده تا وی را در اوج یک صفت یا خاصیّت معرفی کند، در این صورت نمی‌توان کنیه را به عنوان یک اسم خاص به متن فارسی راه داد و از دلالت مجازی‌اش در ترجمه چشم پوشید، بلکه باید علاوه بر ثبت عینی‌اش در متن، از راه ترجمه توضیحی یا با استفاده از پرانتز و پاورقی و پی‌نوشت، دلالت مجازی آن را برای مخاطب فارس‌زبان شرح داد تا سیاق فرهنگی متن اصلی در ترجمه از دست نرود؛ مثلا برای کنیه «ابولهب» شرح داد که منظور از این کنیه، انتساب شخص به آتش دوزخ است. **3-** از سوی دیگر وقتی کنیه نه به شخص، بلکه به دیگر پدیده‌ها یا مفاهیم اشاره دارد، می‌توان از انتقال کنیه به متن فارسی چشم پوشید و برای مدلولی که کنیه در زبان عربی دارد، معادلی در زبان فارسی آورد؛ مثلا «أمّ مِلدَم» را به «تب» ترجمه کرد. همچنین می‌توان کنیه‌ای مثل «أمّ صبیان» را عینا در متن فارسی ثبت کرد و به مدلولش نیز اشاره کرد و در پرانتز نوشت: (جنّی که نوزادان را بیمار می‌کند). **4-** و اما در زنجیره اَنساب یا در ساخت‌های شبیه به کنیه، واژه‌هایی مثل «ابن» و «بنت» همچون وقتی در ساخت کنیه به کار می‌روند باز نیازی به ترجمه ندارند، مثل «عیسی بن مریم» یا «ابن هاشم». ولی اگر این واژه‌ها بیرون از این الگوهای کنیه‌سان و به عنوان یک واژه مستقل در روایت به کار رفته باشند، باید آن‌ها را ترجمه کرد، مثل «ابراهیم پسر رسول خدا (ص)». **5-** واژه «أب» نیز که در ساخت کنیه شکل نوشتاریِ متغیر دارد و می‌تواند به واو یا الف یا یاء ختم شود، بهتر است در متن فارسی همواره با حالت مرفوعی‌اش، یعنی مختوم به واو، ثبت شود؛ مثل «ابو طالب». **6-** در الگوی نام قبایل و طوایف، یعنی ترکیب «بنی/بنو فلان» نیز واژه مضاف اولا (مثل «ابن» در کنیه) نباید ترجمه شود، و ثانیا بهتر است در متن فارسی

همواره با اعراب فرعی یاء، یعنی «بنی» ثبت شود؛ مثل «بنی هاشم». البته باز اگر واژه «بنی/بنو» در متن روایت بیرون از این الگوی ترکیبی و به عنوان واژه‌ای منفرد به کار رفته باشد، باید ترجمه شود؛ مثل «پسران اسماعیل (ع)». **7-** در رابطه با کنیه‌های امامان علیهم السلام نیز باید مطمئن بود که مخاطب فارس‌زبان از مدلول کنیه آگاه است، مثلا با تکیه بر سیاق متن وقتی قبل از کنیه، نام یا لقب امام ذکر شده است. وگرنه یا باید به جای کنیه مستقیما نام یا لقب معصوم را آورد و یا در کنار ثبت کنیه در متن فارسی، به نام یا لقب ایشان اشاره کرد.

9- منابع

1- ابن الأثیر، المبارک بن محمد. *المرصّع في الآباء و الأمهات*. بیروت: دار الجیل، (1411ق).

2- ________ . *النهایة في غریب الحدیث و الخبر*. ج 1. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان. (1367ش).

3- ابن عقیل، عبد الله بن عبد الرحمن. *شرح ابن عقیل علی ألفیة ابن المالك*. قاهره: دار التراث. (1400ق).

4- الإشمونی، علی بن محمد. *شرح الإشموني علی ألفیة ابن مالك*. ج 1. بیروت: دار الکتب العلمیة. (1419ق).

5- بلوکباشی، علی. «أمّ صبیان». *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. ج 10. (1380ش).

6- پاکتچی، احمد. «گونه‌شناسی نام‌های کنیه‌سان برای مطالعه‌ی رجال حدیث». *مجله مقالات و بررسی‌ها*. ش36. ص9- 40. (1382ش).

7- حسینی، السید محمد رضا. «الکنیة: حقیقتها و میزاتها و أثرها في الحضارة و العلوم الإسلامیة». *مجله تراثنا*. السنة الرابعة. رقم 4. ص4- 95. (1409ق).

٨- روایة کبار المحدّثین و المورّخین. *تاریخ أهل البیت علیهم السلام*. تحقیق السید محمد رضا الحسیني. قم: مؤسسة آل البیت لإحیاء التراث. (1410ق).

9- الشریف الجرجانی، علی بن محمد. *کتاب التعریفات*. بیروت: دار الکتب العلمیة. (1403ق).

10- صادقی، مصطفی. «دشواری نام‌ها در پژوهش‌های تاریخی». *مجله پژوهش و حوزه*. ش 13 و 14. ص111- 136. (1382ش).

11- فراتی، علی اکبر. «جستاری در کنیه و فرهنگ عربی اسلامی». *مجله علوم حدیث*. دوره 13. ش 47. ص84- 112. (1387ش).

12- مجلسی، محمد باقر. *بحار الأنوار*. نرم افزار جامع الاحادیث 3/5. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری. (1390ش).

13- معتمدی، سپیده. «اهمیت گزینش ضبط صحیح و یکسان اَعلام در دایرة المعارف‌ها». *کتاب ماه کلیات*. ش 83. ص18-27. (1383ش).

14- معروف، یحیی. *فن ترجمه*. تهران: انتشارات سمت. (1386ش).